

زندگیهای دیگر آندره برینک: روایتی از هویت آفریکانرها در آفریقای جنوبی پساآپارتاید

زکریا بزدوده^۱
امیرعلی نجومیان^۲

چکیده

ادبیات پساآپارتایدی آفریقای جنوبی، که به زعم بعضی از نظریه پردازان شاخه ای از ادبیات پسااستعمارگری است، جایگاه خاصی در مطالعات هویت دارد زیرا با تغییر از نظام آپارتایدی به پساآپارتاید، همان گونه که فرانتس فانون باور دارد، گونه ای از انسان (آفریکانرهای سفیدپوست) جای خود را به گونه ای دیگر (بومیان سیاه پوست) داده است. این تغییر، تاثیرات اجتماعی مختلفی را به جا گذاشته است که از آن جمله میتوان ظهور گفتمان و روایتی با محوریت هویت و فاعلیت آفریکانرها در ادبیات دوره پساآپارتاید را نام برد. آفریکانرها، حتی آن دسته که در مبارزه علیه نظام آپارتاید مشارکت فعال داشته اند، در دوره ی پس از انتخابات آزاد ۱۹۹۴ در آفریقای جنوبی نسبت به هویت و جایگاه اجتماعی خود دچار نوعی ترس و تردید گشته اند که این امر در روایتهای ادبی و غیرادبی آنان به خوبی نمایان است. پژوهش حاضر به بررسی این مسئله با استفاده از نظریه های موجود در مورد هویت در یکی از روایتهای داستانی متاخر و معروف آندره برینک، زندگیهای دیگر (۲۰۰۸)، پرداخته است تا به این نتیجه برسد که رمان های پساآپارتایدی آندره برینک، علی رغم تلاش او در سال های قبل از ۱۹۹۴ برای مبارزه با آپارتاید، حاوی روایت هایی اند که حول محوریت آفریکانرها به مثابه ی قومی که هویت او در خطر است می چرخند.

کلید واژه ها: پساآپارتاید، آندره برینک، هویت، آفریکانر، روایت، قومیت.

دوره سوم، شماره ۶، بهار و تابستان ۱۳۹۰

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه شهید بهشتی

z.bezdodeh@uok.ac.ir

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه شهید بهشتی

amiran35@hotmail.com

مقدمه

علی‌رغم فراز و نشیب‌های حیات یک ملت وظیفه‌ی نویسنده این است که به کاوش در اعماق بپردازد... که حقایق اصلی انسانی را کشف کند (Brink, *Mapmakers* 38).

بررسی متن‌های مختلف نشان از روایت‌هایی دارد که به شیوه‌هایی هشیارانه یا ناهشیارانه هویت و فاعلیت سوژه‌ی پساآپارتایدی آفریقایی جنوبی را ساخته و یا به چالش می‌کشند. نویسندگان سفیدپوست مانند جی. ام. کوتزی، نیدین گوردیمر و به ویژه آندره برینک از این لحاظ دارای اهمیت هستند. این نویسندگان در گونه‌گونی فضایی متشکل از پیش زمینه‌های خاص قومی/نژادی و تاریخی آثار خود را خلق کرده‌اند. آندره برینک سال‌های طولانی از حیات ادبی‌اش را به مبارزه علیه آپارتاید اختصاص داد. رمان‌های او پیش از دهه‌ی ۱۹۹۰ بیشتر با موضوع مبارزه با آپارتاید و نژادپرستی نوشته شده‌اند اما بررسی رمان‌های او خبر از ضد-روایت‌هایی می‌دهد که حول هویت و فاعلیت آفریکانرها به عنوان یک قوم سفیدپوست در آفریقایی جنوبی می‌چرخند. در پژوهش حاضر سعی شده‌است دو مورد از این ضد-روایت‌ها در رمان *زندگیهای دیگر* (۲۰۰۸) بررسی شود. این موارد، که شامل روایت‌های رنگ و خشونت (به ویژه در ارتباط با جنسیت) می‌شوند، روایتی را می‌پردازند که انسجام و یکپارچگی آفریقایی جنوبی به عنوان یک ملت را به چالش کشیده و نشان از دغدغه‌هایی در مورد وضعیت هویتی و فاعلیت آفریکانرها در آفریقایی جنوبی پساآپارتاید دارد. در حقیقت پرسشی که پژوهش حاضر مطرح می‌کند این است که رمان *زندگیهای دیگر* آندره برینک چگونه تلاش می‌کند تا ضد-روایت‌هایی از وحدت آفریقایی جنوبی بپردازد. به زبانی صریح‌تر این رمان به چه شیوه‌هایی روایت‌های جدایی‌طلبانه‌ی آفریکانرها و تمایلات ملی‌گرایانه‌ی آنها را به عنوان یک قوم نمایان می‌سازد.

مرور ادبیات در زمینه‌ی هویت حاکی از آن است که در این مورد به لحاظ نظری مطالب زیادی نوشته شده‌است. هویت جزء آن دسته از مباحثی است که می‌توان اثر آن را در هر گفتمان و متنی یافت. اما حضور آن در متونی که در فضایی آمیخته با برخوردهای قومی و نژادی به وجود می‌آیند پررنگ‌تر است. اما آنچه که پژوهش حاضر را مغتنم می‌سازد بررسی هویت به مثابه‌ی روایت در کار نویسنده‌ای خاص است. به عنوان مثال می‌توان روایت هویت یک گروه نژادی/قومی مانند آفریکانرها را نام برد. اهمیت بحث حاضر در این است که می‌توان به جستجوی روایت‌هایی در آثار ادبی پرداخت که فاکتورهای هویتی را بزرگنمایی

می‌کنند و این همان مسئله‌ای است که اهمیت و تازگی پژوهش حاضر را نشان می‌دهد، در حالی که پژوهش‌های انجام شده همواره به بررسی تقابلهایی مانند استعمارگر - استعمارشده، سیاه - سفید، امپریالیسم - جهان سوم و غیره پرداخته‌اند. به دیگر سخن در پژوهش حاضر تاکید بر آن است که یک گروه قومی، آفریکانرها، چگونه سعی می‌کند در یک اثر نمونه مانند زندگیمهای دیگر فاعلیت خود را در یک کشور آفریقایی به تصویر بکشد.

ملت و روایت (۱۹۹۴) هومی بابا نقطه‌ی عطفی در مطالعات تاریخچه‌ی هویت، تاریخ و روایت شد. غیر از مقدمه و مقاله‌ی پایانی با عنوان «پراکنش: زمان، روایت، و حاشیه‌های ملت‌های مدرن» در این مجموعه که تحولی در مطالعات ملت در مباحث ادبیات و هویت بنیان نهاد، ادبیات گسترده‌ای به اینگونه بررسی‌ها اختصاص یافته‌است. در واقع دهه‌ی ۱۹۹۰ نقطه‌ی عطفی در اینگونه مطالعات بود. آثاری که موجد تأثیری فراوان در زمینه‌ی کار بابا در دهه‌ی نود شدند شامل *اجتماع‌های خیالی: تاملاتی در ظهور و گسترش ملی‌گرایی* (۱۹۸۳) بندیکت اندرسون و *پوست سیاه، نقاب‌های سفید* (۱۹۵۲) و *بیچارگان روی زمین* (۱۹۶۳) فرانتس فانون بودند. این دو اثر، در واقع، زمینه‌ی بررسی متون مختلف از نظر روایت، ملت و قومیت را فراهم نمودند. پس از این دوره زیرمجموعه‌هایی که به بررسی دیگر جنبه‌های روایت هویت و ملت مانند رنگ و جنسیت پرداختند، پدید آمدند که آنها را در آثار کسانی مانند یوال دیویس - آنتیاس (۲۰۰۵، ۱۹۸۹) پارکر و دیگران (۱۹۹۲) و، به ویژه در زمینه‌ی آفریقای جنوبی، پاسل (۲۰۰۵) می‌توان دید. در حقیقت اساس نظری پژوهش حاضر بر همین مجموعه استوار است.

کری بایستورم (۲۰۰۷) در رساله‌ی دکتری‌اش به بررسی هویت در آثار شماری از نویسندگان آرژانتینی و آفریقای جنوبی پرداخته‌است. استدلال بایستورم بیشتر بر این اصل استوار است که ادبیات داستانی آفریقای جنوبی در دوره‌ی پساآپارتاید به تبیین هویت «از طریق بازگویی ریشه‌ها و بازبینی اساس خانواده» پرداخته‌است. در یک بررسی تطبیقی میان رمان‌های پساآپارتایدی و دو رمان آپارتایدی برینک، سالانی (۲۰۰۳) رابطه‌ی روایت و تاریخ را در این گروه از رمان‌های او کاویده‌است. پروبین (۱۹۹۹) پایان‌نامه‌ی دکتری‌اش را با رویکردی فمینیستی به بررسی هویت زنانه در تعدادی از رمان‌های برینک و کوتزی اختصاص داده‌است. در پژوهشی نسبتاً قدیمی‌تر توسط جالی (۱۹۹۱)، خشونت در آثار برینک، بریتنباخ و کوتزی موضوع بررسی جالب توجهی شده‌است. در این میان دیالا (۲۰۰۱، ۲۰۰۲) آثار برینک را بر اساس گذر از آپارتاید به پساآپارتاید بررسی کرده‌است. وی

اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند که برینک به آپارتاید به مثابه‌ی تقدیر می‌نگرد اما در دوره‌ی پساآپارتاید به نقش فاعل در سرنوشت اجتماعی معتقد است. دیالا در پژوهشی دیگر (۲۰۰۳) با تمرکز روی رمان حقوق هوس و میل (۲۰۰۰) برینک، آن را نقطه‌ی عطفی در گفت‌وگوهای تغییر، سیاست و خشونت به شمار می‌آورد. از پژوهش‌های دیگر در آثار پساآپارتایدی برینک می‌توان دیکسون (۲۰۰۴)، که به بررسی ضد - روایت‌های زنانه در رمان تخیلات شن (۱۹۹۶) می‌پردازد، را نام برد.

در مسیر بحث از شیوه‌ها و رویکردهای کاربردی در پژوهش‌های ادبی در دنیای معاصر موانعی قرار دارند که تصریح رویکرد به کار رفته در یک پژوهش را تا حدودی با مشکل مواجه می‌کنند. ریشه‌ی این موانع در طبیعت نظریه‌ی ادبی در دنیای معاصر است. اساس پژوهش حاضر، به عنوان نمونه، بر رویکردهایی چون مطالعات فرهنگی، مباحث پسااستعماری، قومیت و ملت استوار است زیرا چارچوب اصلی بحث یا همان هویت به گونه‌ای با هر کدام از زمینه‌های یاد شده ارتباط می‌یابد و حتی گاهی فراتر از آنها نیز می‌رود. اما برای سهولت و صراحت موضوع سعی بر آن بوده که اساس نظری به آراء و ایده‌های نظریه‌پردازانی چون قانون، بابا، سمیث، پاسل و غیره، که در ادامه مورد بحث قرار خواهند گرفت، محدود شود. در پایان می‌توان مدعی شد که اساس پژوهش حاضر حول تعامل میان مطالعات فرهنگی و پسااستعماری بنیان یافته است.

برتری رنگ

خلوصی که در سفید است تخطی و تخلف را برمی‌انگیزاند (Woodward 149).

سیاه بودن و مطالعه‌ی سیاهان تاریخچه‌ای نسبتاً طولانی دارد چرا که در طول تاریخ استعمارگری، سیاهان همواره استعمار شده‌اند؛ به عبارتی در معادله‌ی استعمار آنها همواره در مقام ابژه بوده‌اند. در حقیقت رابطه‌ی سوژه‌گی/ابژه‌گی سفید و سیاه حوزه‌ای از دانش را با تمرکز بر سیاه به ظهور رسانده است. بنابراین سفید در تاریخ استعمارگری کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. هر چند که برخی نظریه‌پردازان آن را بدیهی انگاشته‌اند، اما در دوره‌ی پسااستعماری، از آنجایی که گروه‌هایی از سفیدپوستان که پس از دوران استعمار در کشورهای مستعمره باقی مانده‌اند به حاشیه رانده شده و یا به عبارتی به اقلیت‌هایی با قدرت سیاسی کم بدل شده‌اند، هویت سفیدپوستان در چنین موقعیت‌هایی موضوعی جدی برای تحقیق شده است.

روشی مفید برای مطالعه‌ی سفیدی، بررسی سیستم نمادینی است که سفید همواره از طریق آن دلالت معنایی خود را ارائه کرده‌است. سفیدی به زعم وودوارد همواره با خلوص تداعی شده‌است که خود از طریق تصاویر جنسیتی نمود می‌یابد. «سفیدی متضمن خلوص جنسی است: به عنوان مثال از طریق لباس عروس و نمودهای متعدد از سفیدی بی‌آلایش زنهای سفیدپوست» (۱۴۹). آنچه جایگاه سفید را تعیین می‌کند در واقع همان برتری او بر سیاه است. وودوارد سفید را «رجولیت نژاد» می‌نامد: به همین دلیل برخی «سفیدی را دال اصلی یا غایی» در نظر می‌گیرند (۱۵۱).

سفیدی بیش از آنکه یک ویژگی فیزیکی باشد که از طریق آن تمایزی مانند رنگ پوست نمود یابد، دالی است که از طریق آن تمامی معانی دیگر تولید می‌شوند. این دال بیانگر این حقیقت است که چگونه سفیدی متضمن مفاهیم خلوص و برتری گشته و القائنات نژادپرستانه به خود گرفته است (۱۵۲).

یکی از مشکلات هویتی افریکانرها به باورهای آنها در مورد موقعیت و جایگاه خود در آفریقای جنوبی بازمی‌گردد. بر اساس استدلال سارا ناتال در «فاعلیتهای سفیدی»، هویت سفیدپوستان آفریقای جنوبی از طریق گفتمانی برتری‌جویانه شکل گرفته است زیرا آنها همواره خود را فاتحان این سرزمین دانسته و حاکمیت آن را حق مسلم خود پنداشته‌اند. و این به صورت طبیعی در ناخودآگاه سفیدپوستان آفریقای جنوبی پیداست. در واقع هویت آنها وابسته است به اینکه حق آنها به رسمیت شناخته شود؛ به همین دلیل سفیدپوستان آفریقای جنوبی در دوره‌ی حاضر احساس تعلق به سرزمین را از دست داده‌اند.

[تغییر به نظام پساآپارتایدی] سفیدپوستان [آفریقای جنوبی] را با این حقیقت مواجه کرد که آنها در فضای جدید به آفریقای جنوبی تعلق خاطر ندارند: ... در واقع با از دست دادن جایگاه اصلی و تاریخی خود در مقام حاکم و استعمارگر، سفیدپوستان احساس شهروند بودن را نیز از دست دادند و همین سبب شد احساس تعلق در آنها جای خود را به یأس و ناامیدی بدهد (Nuttal 118).

استدلال مک‌کوی این است که گفتمان تفوق و برتری سفیدپوستان، که در طول دوره‌ی پساآپارتاید در متون ادبی تداوم می‌یابد، در آفریقای جنوبی و ایالات متحده یکسان است: در حقیقت نظام آپارتاید به عنوان یک الگوی تفکیک نژادی از ایالات متحده اقتباس شد. به همین دلیل بیشتر سفیدپوستان آفریقای جنوبی در آستانه‌ی فروپاشی نظام آپارتاید به ایالات متحده مهاجرت کردند. (۱۷)

بنابراین برتری سفیدپوستان گفتمانی را پی‌می‌ریزد که در آن خشونت نژادی تداعی‌گر «تهدید» برای «نظم اجتماع» است. بر همین مبنا است که سفیدپوستان برای خود مجوز آنچه مک‌کوی آن را «شورش سفیدپوستان» می‌نامد را صادر می‌کنند. در نتیجه سفیدپوستان سازنده‌ی گفتمانی هستند که در آن خشونت به آن چیزی اطلاق می‌شود که سیاه‌پوستان در برابر سفیدپوستان به کار می‌برند. در نتیجه تلاش‌های تلافی‌جویانه‌ی خود را عکس‌العمل بجا و مناسب قلمداد می‌کنند. «در آفریقای جنوبی و ایالات متحده تهدیداتی که متوجه هژمونی^۱ است همیشه در قالب جسم سیاه پیچیده می‌شود. اینچنین جوامعی با تمرکز بر روی بدن/قالب سیاه آشوب‌های نژادی را حول تصویر سیاه تولید می‌کنند...» (۱۸). کالبد سیاه بر این اساس نقطه‌ای است برای نهادینه ساختن خشونت. «استیلای سفید سبب می‌شود تا آشوب سفید سیاه دیده شود. بازتاب چنین آشوب‌هایی احساسات عمومی را برانگیخته می‌کند و این باعث موجه جلوه دادن اینگونه اقدامات از جانب سفیدپوستان می‌شود» (۲۱). آشوب‌های سفیدپوستان که از سیاست‌های کاربردی در آفریقای جنوبی و ایالات متحده بوده‌است سبب نهادینه‌شدن خشونت در فرهنگ آنها گشته‌است. «آشوب‌های سفیدپوستان بخشی است از نظامی که خشونت را در خودآگاه فرهنگی ایجاد کرده‌است. عمل این سیستم ریشه در نوعی نظم اجتماعی دارد که حول محور نژاد و ساخت کالبد سیاه به شیوه‌های خاص می‌چرخد» (۲۴).

خشونت

درک خشونت می‌تواند اولین قدم برای درک یک فرهنگ باشد (Brink Mapmakers, 228).

آنچه که خشونت و تجاوز را به مباحث هویت ملی و تاریخ مرتبط می‌سازد تاریخی بودن و محتمل‌الوقوع بودن آنها در فضایی خاص (مانند آفریقای جنوبی) است که در آن خشونت نه تنها وسیله‌ای برای حفظ قدرت از جانب طبقه‌ی سفید بلکه شیوه‌ای برای شناختن خود از جانب طبقه‌ی سیاه بوده‌است. سیاسی‌بودن مسئله‌ی جنسیت (و مباحث خشونت و تجاوز) در فرهنگ و ادبیات آفریقای جنوبی به ویژه در ادبیات دوره‌ی پساآپارتاید کاملاً نمایان است. دبورا پاسل می‌نویسد: «...یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی دوره‌ی پساآپارتاید سیاسی ساختن مسایل جنسی، بویژه بحث داغ در ارتباط با ... مباحث ایدز و تجاوز جنسی، بویژه تجاوز به کودکان، بوده‌است» (Sex, " 125"). در پژوهشی دیگر با عنوان «رسوایی مردانگی: تجاوز به

¹ Hegemony

کودکان و سیاسی‌سازی خشونت جنسی در آفریقای جنوبی پس‌آپارتاید» پاسل به این ادعا که خشونت جنسی مسئله‌ای است که ارتباط مستقیمی با هویت ملی دارد، سندیت می‌بخشد. در حقیقت آفریقای جنوبی با خشونت، هم ساخته شده و هم اساسی می‌شود. به عبارت دیگر خشونت جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ این کشور است. آثار ادبی متعارف آفریقای جنوبی هر کدام به طریقی درگیر این مسئله هستند. به ندرت می‌توان اثری از آندره برینک یافت که در آن خشونت، به ویژه خشونت جنسی، ایفای نقش نکند. ماک می‌نویسد که «خشونت جزء انکارناپذیر زندگی در آفریقای جنوبی بوده و به فرهنگی غالب بدل شده‌است، فرهنگی که بر تمامی جنبه‌های حیات اجتماعی، به ویژه در میان سیاهان، سایه افکنده‌است. من این حالت را فرهنگ تخطی و خشونت می‌نامم» (۵۸۳).

هومی بابا در پیش‌گفتار *بیچارگان روی زمین* فرانتس فانون خوانشی روان‌تحلیلگرانه از خشونت ارائه می‌دهد. البته جایگاه فانون نیز همان جایگاه روان‌تحلیگری است؛ این رویکرد بیش از آنکه در بررسی قربانی خشونت اهمیت یابد در بررسی مجری خشونت دارای اهمیت است. در مقابل، پژوهش حاضر به بررسی سوال مورد نظر در ارتباط با قربانی خشونت که در واقع سفیدپوستان آفریقای جنوبی هستند می‌پردازد. آنچه برای سفیدپوستان آفریقای جنوبی قابل تصور نیست، براساس نظر فانون، این است که «رهایی و بیداری ملی...، استعمارزدایی، همواره پدیده‌ای خشن است... استعمارزدایی به زبان ساده جایگزینی گونه‌ای از بشر با گونه‌ای دیگر است» (Fanon 1). تلاش سیاه برای فاعلیت انسانی^۲ همان و تحمل تجربه‌ای دردناک روانی از جانب سیاهان همان. «...امکان این تغییر به طور یکسان به صورت آینده‌ای دهشتناک در خودآگاه گونه‌ای دیگر از زنان و مردان استعمارگر تجربه می‌شود» (همان). به همین ترتیب ادامه می‌دهد که چون اولین برخورد میان سیاه و سفید برخوردی خشونت‌آمیز بوده‌است، در برخوردهای بعدی ضرورتاً به خشونت متوسل می‌شوند. سیاه رؤیای مالکیت را در سر می‌پروراند، «هر نوع مالکیتی: نشستن پشت میز سفید و خوابیدن در تختخواب او و ترجیحاً با زن او. استعمار شده مردی حسود است و استعمارگر همچنان که نگاه غضب‌آلود او را دریافت می‌کند این را خوب می‌داند و همواره هشیارانه این حقیقت تلخ را درک می‌کند که آنها می‌خواهند جای ما را بگیرند» (۵).

می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که خشونت در آفریقای جنوبی همزمان یک رویه‌ی هویت‌سازی (برای بومی‌ها و سیاهان) و تهدیدی برای هویت (برای سفیدپوستان آفریقای

² Human Agency

جنوبی) است. اگرچه خشونت برای سیاهان «نیروی پاک‌کننده» (۵۱) است اما برای سفیدپوستان موجد بحران هویتی بوده‌است. اندرسون و دوهرتی معتقدند «انحرافات جنسی» دوگانه عمل می‌کنند: آنها به فاعل عمل احساس اطمینان و «قدرت» می‌بخشند و در مفعول «ترس» و «حقارت» می‌آفرینند.

به زعم پاسل مسئله خشونت جنسی ریشه در رفتار سفیدپوستان در ارتباط با روابط جنسی میان قومیت‌ها در گذشته دارد، زمانی که «روابط جنسی بین سیاه و سفید ممنوع بود و به شدت مورد پیگرد قرار می‌گرفت» (Sex, "128). همانگونه که ذکر شد سیاست «برتری نژادی سفید» سبب می‌شد که آنها سعی کنند «خلوص نژادی سفید را از طریق جلوگیری از لکه‌دار شدن کالبد سفید» حفظ کنند (همان). در واقع بازتاب خشونت و تجاوز جنسی در تصاویر ادبی پساآپارتاید تشعشعی است از همین طرز تفکر سفیدپوستان. همواره تهدیدی بر سفیدپوستان پساآپارتاید سایه افکنده‌است چرا که هویت نژادی و قومی آنها در خطر است. این در واقع، ریشه در همان هراس^۳ سفیدپوستان از رانده‌شدن از سرزمینی را دارد که آنها خود را متعلق به آن می‌دانند. این مسئله همچنین به طبیعت اجتماعی - اخلاقی ایدئولوژی آپارتاید بازمی‌گردد. بیشتر تخطی‌ها طبیعتاً در زمینه‌های جنسی و بارزترین شکل آن یعنی تجاوز بوده‌است. تجاوز در زمان آپارتاید سنگین‌ترین مجازات از جانب سفیدپوستان را به دنبال داشت چرا که نماد انتقام‌جویی و رهائی سیاهان است. به همین دلیل است که، طبق برخی آمارها، تمایل به مسایل جنسی و هرزه‌نگاری^۴ در میان سیاهان معمول‌تر است. «...روزنامه‌هایی که مخاطب‌های آنها جوانان سیاه پوست‌اند همیشه یک یا چند مقاله در مورد سکس دارند» (۱۳۲). برنامه‌های تلویزیون آفریقای جنوبی پر از خشونت جنسی‌اند. چنین برنامه‌هایی به نظر پاسل «تصویر بانفوذی از خشونت جنسی ارائه کرده‌اند: آنها همچنین در به روی مباحثی در باب نوعی از قدرت مردانگی که خشونت را شهوانی می‌کند^۵ گشوده‌اند» (۱۳۵).

بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تمایلات جنسی در آفریقای جنوبی تصویری دوگانه دارد: از سویی نماد رهایی‌اند و از سویی دیگر نماد مرگ و تهدید. رسانه‌ها و متون ادبی نیز در برخی موارد ویژگی ملی به آن داده و در مقیاسی ملی آن را بازتاب می‌دهند. به

³ Phobia

⁴ Pornography

⁵ Masculinities which Eroticize Violence

همین دلیل رییس جمهور مبعی^۶ در این مورد سرانجام لب به اعتراض گشوده و اعلام کرد: «من تصور می‌کنم که تمام تولیدکنندگان داروهای آنتی‌رتروویرال توجه زیادی به آمار و ارقام اشتباه تجاوز در کشور ما می‌کنند که بیشتر توسط کسانی ارائه می‌شود که عزم کرده‌اند تا تصویری منفی از کشور ما ارائه دهند.» (Sunday Times, July 9 2000 qtd. Posel "Sex," 142-3).

پاسل معتقد است که میل جنسی ما را به تصویری معنادار از ملت رهنمون می‌سازد. به عنوان مثال: «...انطباق بخشیدن به نیروهای جنسی و هم مسیر کردن گرایشهای جنسی با زندگی در ذات ملت به عنوان سیستمی استوار، منظم و متحد نهفته است» (Sex, "145). اسمیت نیز از استعاره‌ی خانواده به‌گونه‌ای مشابه برای تبیین مفهوم ملت سود می‌جوید: «استفاده از استعاره‌ی خانواده در [تبیین] ملت ناگزیر است. ملت به عنوان خانواده‌ای بزرگ نمایش داده می‌شود، اعضای خانواده، خواهران و برادران، فرزندان سرزمین مادری یا پدری هستند که به زبان مادری سخن می‌گویند» (National Identity, 79). بنابراین بازنمایی تصاویر جنسی آمیخته با خشونت و پرداختن روایت‌های تخطی از خطوط قرمز ارزشهای خانواده ضد روایتی از یکپارچگی و وحدت یک ملت می‌سازد و در نتیجه هویت ملی را به چالش می‌کشد.

پاسل همچنین به تاثیر مرگبار تجاوز به کودکان در تهاجم به هویت ملی و قومی اشاره و بیان می‌کند که کودک همان تصویر نوپای ملت آفریقای جنوبی است که مورد تجاوز واقع می‌شود. پس از تحلیل جایگاه متجاوز در گفتمان سیاسی - اجتماعی آپارتاید، پاسل نتیجه می‌گیرد که متجاوز همان «بیگانه‌ای» است که در حاشیه‌ی جامعه در جولان است و هر از چند گاهی به حریم کانون خانواده، که همان ملت است، تجاوز می‌کند ("Scandal," 242-3). در ادامه‌ی این نوشتار خواهیم دید که چگونه آندره برینک در رمان زندگیهایی دیگر، به کمک روایت‌های جنسیت، روایت ملت آفریقای جنوبی را به چالش می‌کشد یا به تعبیری دیگر چگونه انحرافات جنسی روایت ملت را آلوده می‌سازند. روایت‌های جنسیت و خشونت در آثار برینک مانند «تفریق‌هایی در مفهوم همسان و یکنواخت ملت» عمل می‌کنند (Bagchi 45). چنین ضد-روایت‌هایی در آثار پساآپارتایدی برینک به مثابه روایت‌های ملی‌گرایانه‌ی آفریکانرها عمل می‌کنند. درواقع روایت‌های برینک از آفریقای جنوبی بر خلاف آنچه دیگر گفتمان‌ها سعی دارند به تصویر بکشند روایت‌های تفرقه و جدایی‌اند تا روایت اتحاد و یکدلی.

تهدید و خطر تجاوز، مبین این است که هویت ملی آفریقای جنوبی در خطر است. این احساس خطر را آفریکانرها بیشتر تجربه می‌کنند زیرا ترس از تجاوز در آنها نهادینه شده و

⁶ Mbeki

همان‌گونه که گفته شد، هدف اصلی تجاوز، حداقل به نظر خود آنها، آنها هستند. بنابراین تجاوز به عنوان یک ضد - روایت ملت عمل می‌کند.

زندگیهای دیگر

ما در کشوری زندگی می‌کنیم که رنگ همیشه در هر چیزی و هر جایی مهم و تاثیرگذار بوده‌است (Brink *OtherLives*, 189).

آنچه نویسنده‌ی سفیدپوست نمی‌تواند تجربه کند سیاه‌بودن با تمامی دلالت‌های آن در آفریقای جنوبی است. آنچه سیاه‌پوست از تجربه‌ی آن باز می‌ماند سفیدی با تمامی دلالت‌های آن است. هر کدام خارج از گستره‌ی تجربه‌ی دیگری است. تحرک اجتماعی در مرز بین این دو وجود ندارد (Gordimer 148).

رمان‌های پسا آپارتایدی آندره برینک روایتی است از فاعلیت آسیب‌دیده‌ی هویت سفیدپوستان در این دوره. سفیدپوستان در رمان‌هایی مانند *زندگیهای دیگر* در فضایی محتمل و متزلزل قرار گرفته‌اند و برزخی بودن وضعیت آنها در شیوه‌ای که استیو در بخش دوم این سه‌گانه^۷ توسط اطرافیانش تصویر می‌شود کاملاً قابل فهم است. استیو که اصالتاً سفیدپوست است ناگهان سیاه می‌شود: برخی از شخصیتها این تغییر را تصدیق می‌کنند در حالی که برخی دیگر یا آن را نادیده می‌انگارند و یا قادر به دیدن آن نیستند. با این حال گروه دیگری از جمله زن او واکنشی دوگانه و مبهم از خود نشان می‌دهند. آنچه برای استیو هراس‌آور و برای خواننده گیج‌کننده‌است سیاه‌انگاشتن او توسط زنش، کارلا، است. او از استیو می‌خواهد که در بخشی که آنها با اراندل سیاه‌پوست در داخل رستوران روبرو می‌شوند با آنها سخن بگوید چرا که به زعم کارلا او یکی از آنهاست. ما در هیچ جای دیگری از رمان نمی‌بینیم که شوهر کارلا در نگاه او سیاه جلوه‌کند. محتمل است که تمامی اینها در ذهن استیو بگذرد و اهمیت این احتمال در آن است که نشان از فاعلیت خاص او دارد. فضا آفریقای جنوبی سال ۲۰۰۸ است. استیو سفیدپوستی است با تمام ویژگی‌های انسانی موفق؛ اما فاعلیت او ثبات ندارد. به همین دلیل در مورد رنگ بیش از اندازه هشیار است. استیو به عنوان عضوی از اقلیت سفیدپوست در آفریقای جنوبی پسا‌آپارتاید از اینکه به حاشیه رانده شود هراس دارد، هراسی زاده‌ی اینکه سفید در آفریقای جنوبی پس از آپارتاید در مقام تبعید است.

⁷ Trilogy

در این رمان مواجهه‌ی ما با نویسنده‌ای است که به سیاه و سفید می‌اندیشد. او به این فکر می‌کند که چه چیزی فردی را سفید و دیگری را سیاه می‌کند. سفیدی و سیاهی تنها رنگ نیستند بلکه دو دنیای گوناگونند، و یا دو قلمرو ایدئولوژیک. چهارده سال از آن تغییر مهم در آفریقای جنوبی می‌گذرد که برینک این رمان را با تاملی در بحران هویت سفیدپوستان در شرایط کنونی می‌نویسد. این سه‌گانه با رؤیای یک نقاش شروع می‌شود. اجسام موجود در خواب او به طور مستقیم به وسواس او در مورد سفید ارتباط پیدا می‌کنند. در خواب می‌بیند که با خانواده‌اش عازم سفری طولانی برای نقل مکان است. «همسر من لیدیا و سه بچه‌ام، سه دختر کوچک، بسیار سفیدرو و بور^۸، با چشمانی بسیار آبی آنجا هستند» (۲). دختران بور با چشمان آبی تصویری نوعی از هویت سفید می‌سازند. در ادامه نقاش، دیوید، کامیون را ترک می‌کند تا در گرمای طاقت فرسا برای بچه‌ها آب تهیه‌کند. در بازگشت می‌بیند که کامیون حرکت کرده‌است و او بیهوده برای رسیدن به آن تلاش می‌کند. خواب همین‌جا پایان می‌یابد: خوابی با تعبیر باخت و جدایی. «در طول روز خواب همراه من بود باقیمانده‌های شفاف خواب، احساس باخت» (۵). همانگونه که در سایر رمان‌های برینک مانند *حقوق هوس* و *میل* که بچه‌های روبن کشور را ترک کرده‌اند، شخصیتهای برینک در رمان‌های پساآپارتاید در آفریقای جنوبی جامانده‌اند جایی که دیگر آن را خانه‌ی خود نمی‌یابند.

زمانی دیوید در نمایشگاهی یکی از آثار خود را به نمایش گذاشته بود، اثری که موضوع آن بیشتر ویژگی‌های تباینی^۹ سیاه و سفید بود. «...نقاشی ... دو زن را نشان می‌داد، یکی از پشت و دیگری از جلو، یکی سیاه و دیگری سفید» (۵۰). دیوید می‌گوید که هدف او از این نقاشی تنها ایجاد تباين بود. «ژست شهوانی نبود و فقط مطالعه‌ای بود در تباين رنگها حتی اگر یک مدل را برای هر دو تصویر به کار می‌بردم» (۵۰). موضوع این تصویر رنگ است زیرا نقاش نسبت به آن وسواس دارد. در بخش دوم سه‌گانه رنگ‌ها جایگزین هم می‌شوند و در این حالت است که سئوالهای جدی مطرح می‌شوند. این نقاشی برای دیوید تداعی‌گر مکالمه‌ای نیش‌دار با یک زن سیاه‌پوست است. دیوید در این گفتگو در مقام تعصب ظاهر می‌شود. او به یاد می‌آورد که چگونه آن زن سیاه او را به این دلیل که برای سیاه و سفید تنها از یک مدل و آن هم سفید استفاده کرده‌بود، به باد انتقاد گرفت. در حقیقت سیاه براساس مدل سفید تصویر شده‌است. بخش اصلی این گفتگو را به خاطر اهمیت آن نقل می‌کنیم:

⁸ Blonde

⁹ Contrastive

با سر به نقاشی اشاره کرد و با صراحت پرسید: «کار شماست؟»
«متاسفانه بله»

«چرا متاسفانه؟»

«شیوه‌ی بیان من است»

«یک شیوه‌ی خیلی سفید»

«چرا باید شیوه‌ی سفیدی هم باشد؟»

شانه‌هایش را بالا انداخت انگار که پاسخ‌دادن برایش خسته‌کننده بود.
بعد از یک لحظه پرسید: «آنها خواهر به نظر نمیان. نه؟»
«آنها هم‌رنگ نیستند».

با شیطنت پرسیدم: «خواهر سفید نداری؟»

خنده‌ای ناگهانی و از ته دل. خیلی بخشنده‌تر از آن چیزی بود که فکر کرده بودم. اما باز هم نتوانست پاسخ دهد. بعد از چند لحظه به نقاشی اشاره کرد و گفت: «چه می‌خواهی بگویی؟» چیزی حضورش را مست‌کننده می‌کرد. بی‌شرمی موجود در رفتارش، زنانگی‌ای که در نزدیکی‌اش بود.

«این نقاشی است نه درس»

...

لبخندی ناگهانی - این تغییرات ناگهانی یکی از بارزترین ویژگیهای او بود - سپس گفت: «لعنتی خیلی قشنگه». چشم‌هایش را تنگ کرد و گفت: «آدم فکر می‌کند هر دو یک نفرند»

«خیلی باهوشی. هر دو یک مدل‌اند».

«مممم» یه لحظه به بوم خیره شد و گفت: «کدام یک واقعیه؟»

«هر دو»

با صدایی حاکی از رنجش: «مدل را می‌گم. سیاه بود یا سفید؟»

«واقعاً مهمه؟»

«برای من آره»

با تردید گفتم: «اگه لازمه که بدونی، سفید بود.»

پوزخندی زد و گفت: «فکرشو می‌کردم»

«چرا؟»

«فکر نمی‌کنم با به زن سیاه بتونی کنار بیای آقا»

این نقاشی در واقع به زبانی نمادین نشان از این حقیقت دارد که احساس برتر بودن در سفید همواره پیداست. دیوید به این مسئله نیاندیشیده است چرا که آن را بدیهی و طبیعی می‌پندارد. اما سیاه خوب می‌داند که او در این گفتمان دیگری، عکس و برده‌است و این از کلام آخر زن سیاه کاملاً مشهود است که دیوید را با لحنی کنایی «آقا» می‌خواند. بازی با کلمه‌ی «سفید» در این گفتگو نقشی مهم ایفا می‌کند زیرا زن سیاه در پاسخ دیوید نژادپرستی موزیانه‌ای می‌یابد. چنین مکالمه‌ای ممکن است در رمانی با این ویژگیها معمول باشد اما آنچه چنین گفتگویی را مهم جلوه می‌دهد در حقیقت رویکرد راوی - مشاهده‌گر¹⁰ از یک سو و وضعیت تاریخی - فرهنگی موجود در آفریقای جنوبی کنونی از سوی دیگر است.

مهمترین قسمت این سه گانه در ارتباط با مسئله‌ی هویت قسمت دوم، «آینه»، است. با انتخاب عنوانی لاکانی برای این بخش برینک به تامل در امکان تغییری ناگهانی در رنگ پوست و پس‌آیندهای آن می‌پردازد. در ابتدای همین بخش است که استیو به این نکته اشاره می‌کند که آفریکانرها چندان تعلق به آفریقا ندارند. استیو خطاب به زنش می‌گوید: «تو هم برای تابستان و آفتاب و موج ساخته نشده‌ای... با آن موهای قرمز و خال‌ها و پوست مثل برفت. عزیزم ما همیشه وصله‌ی ناجور خواهیم بود. قبیله‌ی سفید کوچک گم شده‌ی آفریقا. و به آن افتخار می‌کنیم». در پاسخ کارلا می‌گوید: «ملت رنگین‌کمان همه‌ی ما را در خودش جا خواهد داد... اگر اینطوری نباشد من می‌توانم همیشه موهایم را رنگ کنم» (۶-۹۵).

ابتدا توصیفی کلیشه‌ای از آفریقا با الگوهایی از طبیعت: استفاده از مجاز جزء به کل و بنابراین تصویری از هم گسیخته از آفریقا؛ «تابستان و آفتاب و موج» جایگزین آفریقا شده‌است. سپس مفهوم وصله‌ی ناجور مطرح می‌شود. آفریکانرها در حقیقت در تقسیم‌بندی سمیث از گروه‌های قومی در مقوله‌ی «مهاجر-استعمارگر» جای می‌گیرند. مردمان این گروه همواره در حرکت بوده‌اند. «آنها خانه و سرزمین خود را رها کرده و سعی کرده‌اند اجتماعی جدید در سرزمینی جدید، بدون توجه به بومیان آن منطقه، بنا نهند. این مهاجران و اولاد آنها از افراد منتخبی هستند که ارزشها، خاطرات و سنتهای خود را با خود می‌برند و خود را برگزیدگانی از جانب خدا می‌دانند که مقدر کرده‌است تا سنن کهن را از بین برده و جامعه‌ای جدید بنا نهند» (National Identity, 137). در پژوهشی دیگر سمیث بیان می‌دارد که «از طریق

¹⁰ Narrator-focalizer

اقامت پیشگامانشان در قلمروهای خارجی» اینگونه اقوام «توانسته‌اند فرهنگ دیگر اجتماعات قومی را در درون یک فرهنگ سیاسی واحد در قلمروی فتح‌شده و در حال گسترش بیامیزند» (Antiquity, 22). بر این اساس می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که گفته‌ی استیو به ریشه‌های قومی و نژادی آفریکانرها در آفریقای جنوبی بازمی‌گردد. «قبیله‌ی سفید کوچک گم‌شده‌ی آفریقا» از یکسو و بالیدن به آن از دیگر سو روایتی متناقض از تعلق و فقدان را پی‌می‌نهد. اکنون سال ۲۰۰۸ است و آفریقای جنوبی زمان زیادی را از آن لحظه‌ی تاریخی تغییر در سال ۱۹۹۴ پشت سر نهاده‌است، اما نگرانی‌های سفیدها در مورد آینده‌ی مبهم شان، همان‌گونه که در سال‌های قبل از ۱۹۹۴ آنها را مضطرب کرده بود، همچنان باقی است. سرانجام اتفاق غریبی^{۱۱} می‌افتد. استیو به آینه نگاه می‌کند و می‌بیند که سیاه شده‌است. وسواس با رنگ و بازی با آن به اوج می‌رسد. آنچه برجسته می‌نماید آشنایی این صورت و این چهره‌است. «بار دیگر چهره‌ی ناآشنا و موهوم در پس این پرده‌ی صاف و بی‌آلایش را بررسی می‌کنم» (۱۱۳). اینجاست که مرز بین آشنا و ناآشنا مه‌آلود می‌شود. «چشمان قهوه‌ای پررنگ، بینی، دهان با دندان‌های سفید و خشن... به چهره‌ام بازمی‌گردم. با درآوردن شکلک خودم را مسخره می‌کنم. این منم. این من نیستم» (همان). در تحلیلی بر اینکه سفید همواره چگونه به سیاه نگاه کرده‌است بابا اینگونه می‌نویسد:

حضور سیاه نمود روایت‌های غرب است. گذشته‌اش (که به کلیشه‌های خائنانه‌ای از بدویت و انحطاط افسار شده‌است) راه به ساختن تاریخی مدنی و فضایی برای مدنیت نخواهد برد. اکنون‌اش (که از جای خود رانده شده و تجزیه شده‌است) تصویر هویت را ... همراهی نمی‌کند. چشم‌های سفید جسم سیاه را در هم می‌شکند و با آن حرکت اپیستمیک (شناختی)، خشونت از چارچوب ارجاع خود تخطی کرده و گستره‌ی دیدش آشفته می‌شود (Location, 42).

آنچه در این جا مهم جلوه می‌کند این است که استیو با گذشت بیش از چهارده سال پس از فروپاشی آپارتاید اینگونه می‌نماید که همان سفید پوست پیش از آپارتاید باشد و همان احساساتی را تجربه کند که بابا آنها را احساس «خشنودی» و «ترس» می‌نامد؛ اما اکنون احساس ترس مستولی است زیرا استیو، در جایگاه یک سفیدپوست، دیگر دارای مقام برتری نیست. بابا این اصطلاحات را از حوزه‌ی روان‌تحلیلی‌گری اقتباس نموده‌است تا با مدد آنها

¹¹ The Unhomely

حالت دوگانه‌ی استعمارگر را توصیف کند. بابا پس از آمیختن روان‌تحلیلی‌گری و زبان‌شناسی بیان می‌دارد که در هر تعامل میان استعمارگر و استعمارشده، استعمارگر احساساتی متناقض از «اریابیت»^{۱۲} و «تردید»^{۱۳} را تجربه می‌کند (همان).

سوالی بنیادین که برای استیو پیش می‌آید سفید بودن یا نبودن است. «بادگیر رختکن را باز می‌کنم. چیزی که باعث تعجبم می‌شود این است که همه‌ی لباس‌هایم آنجا هستند. همه چیز آشنا به نظر می‌رسد. شاید هیچ اتفاقی نیافتاده باشد» (۱۱۴). این امر «آشنا» است که برای استیو مهم است زیرا این برای او به معنی تعلق و در خانه بودن است. آنچه به قلمرو سفید متعلق باشد آشنا و آنچه به سیاه بازگردد ناآشناست. «اما هنگامی که دوباره به آیینه نگاه می‌کنم غریبه هنوز آنجاست. مانند یک مزاحم، یک دزد، یک آدمکش» (۱۱۴). سیاه همان بیگانه، طبیعی، جانورگونه و کلیشه‌است؛ اینها همان توصیف‌های رایج برای سیاه هستند که تا حدودی نشان از احساس ترس و تردید آفریکانرها است. او از مواجهه با سیاه‌پوست و امکان تجاوز از طرف او هراس دارد. این ریشه در همان تفکر آفریکانرها دارد که خود را از نظر قومی - نژادی بی‌آلایش می‌پندارند و از ازدواج با سیاهان متنفرند. اینها در اصل بنیاد تفکر ملی‌گرایانه‌ی آپارتاید را پایه‌ریزی می‌کرد. «...ظاهر جدید می‌تواند به دردم بخورد. این آفریقای جنوبی جدید است. رنگ دوباره اهمیت یافته‌است...» (۱۱۵). اما خاطرات آفریقای جنوبی سابق هیچ‌وقت پاک نمی‌شوند زمانی که باور بر این بود که ازدواج بین نژادی باید به شدت مورد تعقیب و پیگیری قانونی قرار گیرد. به همین دلیل است که استیو از در معرض دید واقع‌شدن هراس دارد. «حتی با وجود اینکه این کشور جای متفاوتی از آنجایی شده‌است که من به دنیا آمدم اما هنوز خوب می‌دانم که اینچنین نزد دیگران ظاهرشدن چه مفهومی دارد» (۱۱۶)؛ به عبارتی روند «دیگری‌سازی»^{۱۴} همچنان ادامه یافته‌است. «طی تمام این سال‌ها پشت هر چیزی این هشیاری در مورد آنها و ما سایه افکنده‌است. و امروز ناگهان من خودم را یکی از آنها می‌یابم...» (۱۱۸).

رویکرد آپارتایدی هنوز در نگاه استیو به خدمتکار خانه پیداست: «فکرش را بکن که او غریبه‌ای سیاه پوست داخل خانه پیدا کند! آیا همانگونه که به او آموخته‌ایم فوراً زنگ خطر را به صدا در خواهد آورد؟ پلیس را خبر خواهد کرد؟» (۱۲۰) اینها همان شیوه‌های معمول برای حفظ امنیت در برابر سیاهان در زمان آپارتاید بود.

¹² Mastery

¹³ Anxiety

¹⁴ Otherization

چگونه می‌توانم بگویم که من اکنون در اینجا چه یا که هستم؟ آیا سفیدی در پوست سیاه هستم؟ یا یک سیاه پوست؟ چه چیزی سیاه‌پوست را متمایز می‌سازد؟ و آیا در واقع فرقی با هم ندارند؟ آیا به این بستگی دارد که تو که باشی یا به اینکه دیگران تو را چگونه ببینند؟ آیا من از بیرون (از تصویرم در آئینه) وجود می‌یابم یا فی‌نفسه سیاهم؟
آیا همه‌ی اینها جزیی از توهم‌های این زمان و این کشوراند (۱۲۱).

در تفسیر کتاب *پوست سیاه، نقاب‌های سفید فانون*، بابا در بخشی از کتاب *موقعیت فرهنگ با عنوان «بازپرسی هویت: فرانتس فانون و حق پسااستعمارگری»* می‌نویسد:
شخصیت‌زدایی که در جریان استعمار رخ می‌دهد، نقطه‌ی مقابل تصویر انسان در فلسفه‌ی روشنگری است و شفافیت واقعیت اجتماعی را به چالش می‌کشد. در وضعیت فوق‌العاده‌ی استعمار نه تنها تاریخ‌باوری غرب بلکه تصویر روانی-اجتماعی انسان به چالش کشیده می‌شود. در شرایط استعمار طبیعت انسان از خود بیگانه می‌شود که این خود نه تنها به آزادی منجر نمی‌شود بلکه به پرستشی مبهم ختم می‌شود (۲-۴۱).

در بخش «آینه» ما با فاعلی سفید که از لحاظ روانی و اجتماعی آشفته است مواجه می‌شویم. او در دام سئوالاتی که در محدوده‌ی مرز بین سفید و سیاه رخ می‌دهند گرفتار شده است. همانگونه که قبلاً ذکر شد، این پس از گذشت زمانی نسبتاً طولانی از سقوط ملی‌گرایی سفیدپوست‌هاست که هویت برای آنها اهمیت می‌یابد. می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که برای سفیدپوستان آفریقای جنوبی، که بیشتر آفریکانرها هستند، بدون ملی‌گرایی هویتی قابل تصور نیست. بابا موقعیت سفید را اینگونه بیان می‌کند: «انسان در دوره‌ی پس از روشنگری با بازتاب تصویر سیاه خود، که همان سایه‌ی انسان استعمارشده‌است، مواجه نمی‌شود بلکه توسط آن به زنجیر کشیده می‌شود. این انعکاس تصویر سیاه حضور او را از هم می‌شکافد، تصویرش را به هم می‌ریزد و مرزهایش را در هم می‌شکنند...» (۴۳). به همان ترتیب در ادامه بیان می‌دارد که «در مرز میان کالبد سیاه و سفید، کشمکش از معنا و هستی، و یا، به تعبیری، از طلب و تمنا، در جریان است...» (۶۲).

در گذار بی‌هدفش در درون شهر با تیتز روزنامه‌ای مواجه می‌شود: «وزیر امنیت می‌گوید سفیدپوستان معترض باید کشور را ترک کنند» (۱۲۲). یکی از فاکتورهای اصلی در بحث هویت ملی «سرزمین»^{۱۵} است، جایی که قومیتها خود را به آن متعلق می‌دانند. سمیث بیان می‌کند که:

قومیت‌ها تنها از طریق خاطرات تاریخی، رمزها و اسطوره‌های نیاکان تعریف نمی‌شوند بلکه همچنین براساس مالکیت یا فقدان یک قلمرو یا سرزمین تاریخی معنا می‌یابند. در تداوم نسل‌ها رابطه‌ای تنگاتنگ میان اجتماعات فرهنگی و قلمرویی جغرافیایی ایجاد می‌شود. لازم نیست سرزمین گهواره‌ی اجتماع باشد، بلکه باید زمینه برای نبوغ خلاق او را در طول تاریخ فراهم‌سازد (Myths, 127).

در حقیقت آنچه برای استیو هراس‌آور است واهمه‌ایست زاده‌ی این تیتز خبری: سفیدپوستان در شرف از دست‌دادن مالکیت خود بر این سرزمین که در آن به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند هستند.

این آینه که دیگر عکس استیو را به درستی منعکس نمی‌کند همان چیزی است که لاکان از آن برای نامیدن دوره‌ای مهم در رشد روانی کودک بهره می‌برد. همزمان با نخستین شناخت کودک از تصویر خود تناقضی فضای روانی او را اشغال می‌کند. این تناقض در این مقطع به خودآگاهی استیو بازمی‌گردد. هویت آفریکانر سفید در معرض تهدید قرار گرفته‌است چرا که سیاه‌بودن برابر است با تناقض، معما و فقدان هویت. «...دیگر نمی‌توانستم خودم را بشناسم. ...در دنیا چیزی نبود که آن را بشناسم» (۱۳۳).

برینک برای آشکار ساختن نقش کلیدی رنگ در هویت در آفریقای جنوبی به هندی‌های آفریقای جنوبی اشاره می‌کند که از وضعیت خود گله‌مند هستند: «دیروز برای سفیدها ما سیاه بودیم، امروز برای سیاهان سفید» (۱۳۹). سمیثا راداکریشنان می‌نویسد:

از زمان آن لحظه‌ی آرمانی در اواسط دهه‌ی نود مفاهیم نژادی نه تنها اصلا کم‌اهمیت‌تر نشدند بلکه در مباحث هویت ملی به‌ویژه در سایه‌ی حرکت، آنگونه که مبکی می‌گوید، به سوی رنسانس آفریقا با اهمیت‌تر شده‌اند (۲۶۳).

¹⁵ Homeland

و مهم‌تر اینکه «در مقایسه بسیاری از هندی‌های آفریقای جنوبی که من با آنها در ارتباط بوده‌ام سخن از رانده‌شدن از آفریقای جنوبی جدید گفته‌اند. آنها در زمان رژیم قبلی به اندازه‌ی کافی سفید نبودند و در رژیم حاضر به اندازه‌ی کافی سیاه نیستند که توجه حکومت را به خود جلب کنند» (۲۶۸).

داستان به سمت همان گفتمان کلیشه‌ای پیش می‌رود. استیو احساس تمایل به خشونت می‌کند. این احساس درونی از سیاه بودن‌اش سرچشمه می‌گیرد. «این بودن یا نبودن عمل [خشونت] نبود که اهمیت داشت. این آمادگی غیر منتظره‌ی من برای خشونت بود که من را شگفت زده می‌کرد. این فزونی خشونت که به زبان ساده در خود می‌دیدم. از کجا می‌آمد؟» (۱۵۸).

در داستان استیو ما می‌بینیم که او چگونه از اینکه در خانه‌اش بیگانه به شمارآید بیمناک است. این همان کابوس آفریکانرهاست. با سیاه‌شدن، استیو دو چیز را بزرگنمایی می‌کند: مفهوم سیاه‌بودن و هراس آفریکانرها از فراموش‌شدن یا ادغام‌شدن در گستره‌ی فراگیر آفریقا و سیاهی. این همان ترس از بین‌رفتن و کشته‌شدن است که در میان برخی از اقوام که به حاشیه رانده‌می‌شوند، نمایان است.

سیاه و سفید و زبان تجاوز

بی‌پرده‌ترین اظهارنظر در مورد مواجهه سیاه و سفید و زبان تجاوز و خشونت در آثار برینک در زندگیم‌های دیگر رخ می‌دهد. استیو با خدمتکار آلمانی‌اش در داخل خانه روبرو شده و میل به خشونت در او قوت می‌گیرد. به خاطر اهمیت آن در این رابطه بخشی از رمان را نقل می‌کنیم:

اما دیگر قادر به کنترل عصبانیتیم نیستیم. تمام حرکات او به صورتی حساب شده طراحی شده‌اند که من را تحریک کنند.

ذهنم انبوهی است بی‌معنا از تصاویر. تصویر آن مست که روی شیشه‌ی ماشینم قی‌کرد. جرال و درک^{۱۶} با کلاه‌هایشان. صدای گوش‌خراش اراذل هنوز در ذهنم می‌پیچید.^{۱۷} Je ma se swart poes دوباره احساس می‌کنم شرم صورتم را می‌سوزاند. این بی‌دین‌ها فکر می‌کنند می‌توانند کشور را مال خودشان بکنند.

^{۱۶} Derek

^{۱۷} این عبارت در زبان آفریکانرها توهینی است به مادر

بعد از این استیو مرتکب همان عمل خشونت آمیز با خدمتکار می‌شود. داستان‌های متعددی در مورد توان جنسی سیاهان در میان سفیدپوستان رایج است. «چه انتظاری از آنها [سیاهان] داری با تمام آزادی‌هایی که در جنگشان دارند! آنها در همه جا و همه حال به آن عمل دست می‌زنند. آنها بسیار سکسی‌اند» (Fanon *Black Skin*, 121). «Je ma se swart poes» عبارتی توهین‌آمیز است که مفهوم مادر را مورد تهاجم قرار می‌دهد. مادر در شکل‌دهی به هویت ملی نقشی بسیار نمادین ایفا می‌کند. در حقیقت تصویر مادر نماد ملت است. فانون معتقد است که سفیدها به توان جنسی سیاهان با زجرکش کردن آنها پاسخ داده‌اند و این در تاریخ سیصد سال اخیر آفریقای جنوبی بسیار بارز است. «آیا بی‌محاكمه‌کشتن سیاهان یک انتقام جنسی نیست؟ ما همه می‌دانیم که چقدر گرایش‌های جنسی در خشونت، شکنجه و ضرب و شتم نهفته است. برای اثبات این حقیقت لازم است تنها چند صفحه از مارکی دو ساد^{۱۸} را بخوانید» (۱۲۳). اینچنین تجاوزهایی را می‌توان تلاشی از جانب سیاهان برای «ایستادن در برابر حقارتی دانست که آنها از لحاظ تاریخی تجربه کرده‌اند. سیاه از آنجایی که در تمام دوره‌ها همواره مورد تحقیر بوده، تلاش می‌کند برتری خود را نشان دهد» (۱۶۴).

سیاه در بردگی عقده‌ی حقارت و سفید در بند عقده‌ی برتری‌اش هر دو گرایشی روان‌نژدانه در رفتارشان دارند. همین امر باعث شده‌است تا من این از خود بیگانگی را در قالب روان‌تحلیگری مورد بررسی قرار دهم. رفتار سیاه او را در مقوله‌ی تیپ شخصیتی و سواسی قرار می‌دهد. انسان رنگی همواره تلاش می‌کند از فردیت خودش فرار کند، حضور خودش را نابود سازد. هر جا که انسانی رنگی اعتراض کند بوی از خودبیگانگی به مشام می‌رسد... رفتار سیاه‌پوست در برابر سفید یا در برابر هم‌نژادی‌های خود اغلب و تقریباً به صورت کامل هذیان و گیجی را افزونی می‌بخشد و این بیشتر هم‌مرز با محدوده‌ی آسیب‌شناسی است (۴۳).

از درون چنین موقعیت آسیب‌شناسانه‌ای است که سیاه عمل می‌کند. به نظر فانون وقتی احساس حقارت شدت می‌یابد تبدیل به احساس نیستی می‌شود (۱۰۶). استیو محدوده‌ی خاصی برای هستی‌اش قائل نیست. همه ابهام است. برای کسی که در آفریقای جنوبی به دنیا آمده و بالیده‌است ایده‌ی خلوص قومی و نژادی غیر قابل تصور است. با به خاطر آوردن زمانی که او و کارلا در مورد اصالت و خلوص صحبت می‌کردند استیو با خود می‌گوید: «افکارم در عین

¹⁸ Marquis de Sade

آشفتگی می‌خواهند که سر بازکنند. نه تنها خود من بلکه خودهای من. اما ارتباط میان آنها. تداوم. این همان چیزی است که من فقدان آن را حس می‌کنم. بدون آن من گم شده‌ام» (۱۸۶).

خشونت در گفتمان آفریقایی جنوبی همچون خطری در کمین عمل می‌کند اما ارتباط آن با گفتمان‌های گوناگون، تصویری مبهم از آن آفریده‌است. رادیوی خودروی استیو اعلام می‌کند: «رییس جمهور مبنی ستیزه‌هایی^{۱۹} را که تصویر کشور را با این ادعا که خشونت غیر قابل کنترل است خدشه‌دار می‌کنند به باد انتقاد گرفت» (۱۹۵). تصویری که آندره برینک از آفریقایی جنوبی ارائه می‌دهد قابل تامل است. آفریقایی جنوبی پس از آپارتاید کشوری است که در آستانه‌ی دنیایی در حال تغییر واقع شده‌است که درگیری‌های نژادی مانند آتش زیر خاکستر فعال‌اند.

ما دوستان و عاشقان قدیمیمان را از دست داده‌ایم. بعضی از آنها مهاجرت کرده‌اند. برخی ناپدید گشته و یا در سال‌های اخیر قربانی خشونت شده‌اند. (به خاطر می‌آورم که درک در یکی از کنفرانس‌های اخیرمان گفت: بله این کشور جای آدم‌های سوسول نیست). مانند شقایق‌های دریایی به درون تاختورده‌ایم تا بتوانیم سهم خودمان را حفظ کنیم و بچه‌هایمان را بزرگ کنیم (۲۰۰).

افعال به کار رفته در این بخش حاکی از نوعی فقدانند: «از دست دادن»، «مهاجرت کردن» و «ناپدید گشتن» همه بیانگر وضعیت فاعل آفریکانر در آفریقایی جنوبی پس از آپارتاید هستند. «آینه» با یکی از کلیشه‌های برینک پایان می‌یابد: گروهی از ارادل که آماده‌ی انجام هر خشونت‌ی هستند وارد رستورانی می‌شوند که استیو و کارلا شام می‌خورند. «این آفریقایی جنوبی جدید است. ارادل با بوی آفترشویو^{۲۰} گران» (۲۰۱). هنگامی که ارادل مشغول جمع‌آوری اشیاء قیمتی افراد داخل رستوران هستند کارلا از استیو می‌خواهد که با آنها صحبت کند چون «او یکی از آنهاست» (۲۰۶). استیو این گفته‌ی کارلا را «بدترین چیزی» می‌پندارد «که او در تمام زندگی‌اش شنیده‌است» (۲۰۶). آنچه آزاردهنده‌است مسئله‌ی محدوده^{۲۱} است. محدوده در زندگی آفریکانرها مسئله‌ی مهمی است، ایدئولوژی که آپارتاید به عنوان سیستمی نژادپرستانه از درون آن ظهور کرد. هشیاری بیش از اندازه‌ی استیو در مورد مرز بین سیاه و سفید می‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای باشد برای آنچه بر سرش آمده‌است چرا که رویکرد اطرافیان‌ش به این مسئله رویکردی دوگانه است. عده‌ای او را سیاه و عده‌ای سفید می‌بینند. این همان دوزخی است که نتیجه‌ی سال‌ها نظام آپارتایدی است.

¹⁹ Unpatriotic

²⁰ Aftershave

²¹ Boundary

از امروز صبح که چهره‌ام را در آینه دیدم دنیا زیر پایم متزلزل شده‌است... اما حداقل تعادل خود را حفظ کرده‌ام. تا هم اکنون. اکنون هیچ چیز استواری زیر پایم حس نمی‌کنم. همه چیز ظلمت است. خلأ. احساس سقوط، غلط‌خوردن از فضای بی‌پایان. من بیمارم بیمار. سرگیجه (۷-۲۰۶).

نتیجه‌گیری

ادبیات پساآپارتایدی آفریقای جنوبی، بر اساس آنچه که گفته شد، شباهت‌های زیادی با ادبیات پسااستعمارگری دارد چرا که در ادبیات این دوره پرسشهای بنیادینی در باب هویت و فاعلیت سوژه‌ای مطرح می‌شود که دیگر در جایگاه هویت‌ساز پیشین نیست. این مسئله به ویژه در فضای پساآپارتایدی آفریقای جنوبی تشدید می‌شود زیرا استعمارگر، آفریکانر، خود را متعلق به جایی جز آفریقای جنوبی نمی‌بیند. او آنجا به دنیا آمده و بالیده است و در هر جای دیگری غیر از آن احساس غربت می‌کند. در آثار آندره برینک، به‌ویژه آثار پساآپارتایدی او، دنیای بی‌ثبات آفریکانرها و جایگاه متزلزل آنها در فضای سیاسی - اجتماعی معاصر آفریقای جنوبی تصویر می‌شود. به عنوان نمونه در رمان *زندگیهای دیگر*، که مورد بررسی قرار گرفت، با شخصیت‌هایی مواجه‌ایم که با رنگ و سواس داشته و احساس امنیت اجتماعی نمی‌کنند.

احساس ترس و تردید، و سواس با رنگ و احساس خطر خشونت در رمان *زندگیهای دیگر* روایتی را می‌پردازند که با روایت‌های دیگر گفتمان‌های آفریقای جنوبی همسویی ندارد. به دیگر سخن، این روایت‌ها وحدت ملی آفریقای جنوبی را، که همواره در رسانه‌ها و متن‌های مختلف ملتی واحد اما متنوع منعکس شده‌است، به چالش می‌کشند. در واقع می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که روایت آندره برینک از آفریقای جنوبی پساآپارتایدی در این رمان روایتی از جدایی و عدم تعلق است و این را آفریکانرها بهتر از هر قوم دیگری در این کشور درک می‌کنند. در رمان‌های پساآپارتایدی برینک روایت هویت قومی آفریکانرها بزرگنمایی می‌شود در حالی که یکپارچگی آفریقای جنوبی به عنوان یک ملت، که آن را به خاطر نژادها و زبان‌های مختلف ملت رنگین‌کمان می‌نامند، به چالش کشیده می‌شود. روند بازنمایی هویت ملی آفریکانرها در آثار پیش از ۱۹۹۴ برینک آغاز می‌شود اما در آثار پساآپارتایدی او یعنی پس از سال ۱۹۹۴ تبدیل به روایتی خاص می‌شود که آثار او را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در مجموعه‌ای از مقالات او با عنوان *نقشه‌کش‌ها: نوشتن در حصر ویژگی‌های قومی آفریکانرها* را به دو گروه مثبت و منفی تقسیم می‌کند. او که با نظام آپارتاید مبارزه می‌کند سعی می‌کند

ویژگی‌های مثبت آفریکانرها را بزرگنمایی کرده و آنها را بیشتر با این قوم مرتبط سازد. در آثار دیگری قبل از سال ۱۹۹۴ مانند *شایعه‌ی باران* شماری از این ویژگی‌ها ذکر شده‌اند.

برینک به شیوه‌های مختلفی سعی کرده‌است در دیگر آثار پساآپارتایدی‌اش به بازنمایی و بزرگنمایی هویت ملی آفریکانرها بپردازد. یکی از این شیوه‌ها بازنویسی تخیلی تاریخ آفریکانرها است. نپ معتقد است که مرور تاریخ روشی است برای دوباره تعریف کردن هویت (۱۵). در رمان *برعکس* او از طریق یک راوی فرانسوی تاریخ اولیه‌ی مهاجرت و اقامت هلندی‌ها در آفریقای جنوبی را مرور می‌کند. این دوره در تاریخ آفریقای جنوبی حائز اهمیت ویژه است، چرا که در همین زمان بود که تمایلات ناسیونالیستی مهاجران باعث شد تا آنها برای خود قلمرو و حتی زبانی متمایز با زبان هلندی برگزینند. در رمان‌های دیگر این دوره مانند *دره‌ی شیطان* و *تصویرات* شن روایتی از انزوا و از خود بیگانگی آفریکانرها در دوره‌ی پس از انتخابات آزاد ۱۹۹۴ آفریقای جنوبی می‌پردازد. رمان *دره‌ی شیطان* در فضایی کاملاً انزوگونه و دورافتاده اتفاق می‌افتد که در آن تعداد محدودی از آفریکانرها به سختی در برابر شرایط سخت جغرافیایی و فرهنگی مبارزه می‌کنند. آنها کاملاً منزوی گشته و تمامی ارتباطات خود با دنیای خارج را قطع کرده‌اند. تلاش راوی برای بازنویسی تاریخ این قوم او را به روایت‌هایی مبهم از تاریخ آنها رهنمون می‌سازد. در رمان *تصویرات* شن، مادر بزرگ او ما تاریخ آفریکانرها را با روایت‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای می‌آمیزد و این بر ابهام پیشینه‌ی تاریخی آفریکانرها در این سرزمین می‌افزاید.

انزوا و از خود بیگانگی آفریکانرها در رمان‌های *حقوق میل و هوس* و *پیش از آنکه فراموش کنم* و *زندگی‌های دیگر* به اوج می‌رسد. در این رمان‌ها که پس از سال ۲۰۰۰ و در اوایل قرن بیست و یکم نوشته شده‌اند پیشنهاد مهاجرتی دیگر برای آفریکانرها مطرح می‌شود. در آستانه‌ی ورود به قرن بیست و یکم آفریکانرها یا کشور را ترک کرده‌اند و یا در صدد ترک آن هستند. هجرت یکی از عناصر مهم در تاریخ است که در روایت‌های ملت حائز اهمیت است. آفریکانرها در گذشته نیز به مهاجرتی گسترده دست زده‌اند که آن را ترک^{۲۲} می‌نامند. این مهاجرت در گذشته بیشتر تحت تأثیر هجوم انگلیسی‌ها اتفاق افتاد. هرگاه اجتماعی از نظر هویت احساس خطر کنند به سرزمین‌های دیگری مهاجرت می‌کنند تا بتوانند از این طریق هویت خود را از خطر برهانند. براساس چنین تمایلی در میان آفریکانرها می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که آنها احساس امنیت و هویت خود را از دست داده و آندره برینک تلاش می‌کند با پرداخت روایت‌های ملت و هویت تصویری متفاوت از وضعیت آفریکانرها ارائه دهد.

²² Trek

منابع

- Anderson, Benedict. *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. London: Verso, 1991.
- Anderson, I., Kathy Doherty. *Accounting for Rape: Psychology, Feminism and Discourse Analysis in the Study of Sexual Violence*. London: Routledge, 2008.
- Bagchi, Alaknanda. "Conflicting Nationalisms: The Voice of the Subaltern in Mahasweta Devi's *Bashai Tudu*." *Tulsa Studies in Women's Literature* 15.1 (Spring, 1996): 41-50.
- Bhabha, Homi. "DissemiNation: Time, Narrative, and the Margins of the Modern Nation." Bhabha, Homi. Ed. *Nation and Narration*. London: Routledge, 2006: 291-322.
- ---. *The Location of Culture*. London: Routledge, 1994.
- ---. Ed. *Nation and Narration*. London: Routledge, 2006.
- Brink, Andre. *Before I Forget*. London: Vintage, 2004.
- ---. *Devil's Valley*. London: Vintage, 1998.
- ---. *Imaginations of Sand*. New York: Harcourt Brace & Company, 1996.
- ---. *Mapmakers: Writing in a State of Siege*. London: Faber & Faber, 1983.
- ---. *On the Contrary*. London: Vintage, 1993.
- ---. *Other Lives*. Illinois: Sourcebooks, 2008.
- ---. *The Rights of Desire*. London: Vintage, 2000.
- ---. *Rumors of Rain*. Illinois: Sourcebooks Landmarks, 1978.
- Bystorm, Kerry. "Orphans and Origins: Family, Memory, and Nation in Argentina and South Africa, 1983—2005." Diss. Princeton University, 2007.
- Diala, Isidore, "André Brink and the Implications of Tragedy for Apartheid South Africa." *Journal of Southern African Studies* 29.4 (Dec., 2003): 903-919.
- ---. "Nadine Gordimer, J.M.Coetzee, and Andre Brink: Guilt, Expiation, and the Reconciliation Process in Post-Apartheid South Africa." *Journal of Modern Literature* 25.2 (Winter, 2001-2002): 50-68.
- Fanon, Franz. *The Wretched of the Earth*. Trans. Constance Farrington. New York: Grove Weidenfeld, 2004.
- ---. *Black Skin, White Masks*. Trans. Charles Lam Markmann. London: Pluto Press, 2008.
- Gordimer, Nadine. "English-Language Literature and Politics in South Africa." *Journal of Southern African Studies* 2.2 (Apr., 1976): 131-150.
- Jolly, Rosemary J. "Spectacles of Horror: Violence in the English prose works of Andre Brink, Breyten Breytenbach and J. M. Coetzee." Diss. University of Toronto, 1991.
- Knapp, Adrian. *The Past Coming to Roost in the Present: Historicizing History in Four Post-Apartheid South African Novels*. Stuttgart: Ibidem, 2006.
- Maake, Nhlanhla P. "Multi-Cultural Relations in a Post-Apartheid South Africa." *African Affairs* 91.365 (Oct., 1992): 583-604.
- McKoy, Sheila S. *When Whites Riot: Writing Race and Violence in American and South African Cultures*. Wisconsin: The University of Wisconsin Press, 2001.
- Nuttal, Sarah. "Subjectivities of Whiteness." *African Studies Review* 44.2 (Sep., 2001): 115-140.
- Parker, Andrew, et. al., Eds., *Nationalisms and Sexualities*. London: Routledge, 1992.
- Posel, Deborah. "The Scandal of Manhood: 'Baby Rape' and the Politicization of Sexual Violence in Post-Apartheid South Africa." *Culture, Health & Sexuality* 7.3 (May, 2005): 239-252.
- ---. "Sex, Death and the Fate of the Nation: Reflections on the Politicization of Sexuality in Post-Apartheid South Africa." *Africa: Journal of the International African Institute* 75.2 (2005): 125-153.
- Probyn, Susan F. "Unsettling Postcolonial Representations of the White Woman." Diss. University of New South Wales, 1999.
- Radhakrishnan, Smitha. "'Time to Show Our True Colors': The Gendered Politics of 'Indianness' in Post-Apartheid South Africa." *Gender and Society* 19.2 (Apr., 2005): 262-281.
- Salaani, Moez. "The 'Essential Gesture': Fiction as Counter Discourse to Occulted History in Andre Brink's *States of Emergency* and *A Dry White Season*." Diss. Universite Laval, 2003.
- Smith, Anthony. *Antiquity of Nations*. Cambridge: Polity, 2004.
- ---. *National Identity*. London: Penguin Books, 1991.
- Woodward, Kath. *Understanding Identity*. London: Arnold, 2002.
- Yuval-Davis, N.; Anthias, F. *Racialized Boundaries: Race, Nation, Gender, Color and Class and Anti-Racist Struggle*. London: Routledge, 2005.
- ---. Eds. *Woman-Nation-State*. Basingstoke: Macmillan, 1989.